

والدک

هنری دیوید ثورو

ترجمہ: سید علی رضا ہشتی شیرازی

فهرست

۷	زندگی نامه کوتاه نویسنده
۹	درباره این ترجمه
۱۵	مقدمه ناشر انگلیسی زبان
۴۳	زندگی بدون اصول
۶۹	والدن
۷۱	فصل اول: اقتصاد
۱۵۱	فصل دوم: کجا زندگی می‌کردم و برای چه زندگی می‌کردم؟
۱۶۹	فصل سوم: خواندن
۱۸۱	فصل چهارم: اصوات
۱۹۹	فصل پنجم: تنهایی
۲۱۱	فصل ششم: میهمانان
۲۲۷	فصل هفتم: مزرعه لوییا
۲۴۱	فصل هشتم: دهکده
۲۴۹	فصل نهم: برکه‌ها
۲۷۷	فصل دهم: مزرعه بیکر
۲۸۷	فصل یازدهم: قوانین متعالی تر
۳۰۱	فصل دوازدهم: همسایگانی از وحوش
۳۱۵	فصل سیزدهم: گرم کردن خانه
۳۳۳	فصل چهاردهم: ساکنان پیشین و میهمانان زمستانی
۳۴۹	فصل پانزدهم: حیوانات زمستانی
۳۶۱	فصل شانزدهم: دریاچه در زمستان
۳۷۷	فصل هفدهم: بهار
۳۹۷	فصل هجدهم: نتیجه‌گیری
۴۱۳	نافرمانی مدنی

زندگی بدون اصول

چندی پیش در یک سالن سخنرانی احساس کردم سخنران از موضوعی می‌گوید که بیش از اندازه با آن بیگانه است؛ بنابراین نتوانست به قدری که برایش ممکن بود توجه مرا جلب کند. او چیزهایی را شرح داد که در قلبش نبود، بلکه به آن نزدیک هم نبود، بلکه نزدیک به بیرونی‌ترین لایه‌ها و ظواهر او بود. بدین معنا در سخنرانی او هیچ اندیشه‌ی حقیقتاً مرکزی و یا تمرکزبخشی وجود نداشت. من ترجیح می‌دادم که او همچون یک شاعر به شخصی‌ترین تجربه‌هایش می‌پرداخت. عظیم‌ترین تحسینی که تاکنون از من شده است زمانی بود که کسی از من درباره‌ی اندیشه‌ام پرسید. من هرگاه که چنین اتفاقی روی می‌دهد شگفت‌زده و شادمان می‌شوم، از بس که چنین استفاده‌ای از من نادر است؛ گویی که او می‌داند من به چه دردی می‌خورم. چیزی که انسان‌ها عموماً از من می‌خواهند آن است که بدانند از زمینشان چند جریب خواهم ساخت - زیرا من یک نقشه‌بردارم - یا حداکثر اینکه چه خبر پیش‌پاافتاده‌ای در چپته دارم. آنها هرگز به سراغ گوشت من نمی‌روند، بلکه پوسته را ترجیح می‌دهند. یک بار کسی از فاصله‌ای دور پیش من آمد تا از من برای سخنرانی درباره‌ی برده‌داری دعوت کند، اما زمانی که

با او سخن گفتم دریافتم که او و گروهش از من توقع دارند هفت‌هشتم سخنرانی از برای آنان و تنها یک‌هشتم از آن من باشد؛ پس دریغ کردم. من به هر کجا که برای خطابه دعوت می‌شوم - زیرا در این کسب‌وکار کمی سابقه دارم - فرضم آن است که نمی‌خواهند برایشان حرف‌های صرفاً دلپذیر بزنم، یا تنها چیزهایی بگویم که حضار با آن موافقت خواهند کرد، بلکه پیش خود می‌گویم در آنجا برای دانستن اندیشه من در موضوعی خاص علاقه‌ای وجود دارد، اگرچه من بزرگ‌ترین احمق در این کشور باشم؛ بر این اساس است که بسیج می‌شوم تا جرعه‌ای جانانه از خویشتن را به آنان بنوشانم. آنان به دنبال من فرستاده‌اند و دارند به من پول می‌پردازند، پس مصمم می‌شوم که آنان از من بهره‌مند شوند، اگرچه بیش از هر کس دیگری حوصله‌شان را سر ببرم.

پس اینک به شما خوانندگان خود نیز چیزی مشابه خواهم گفت. از آنجا که شما خوانندگان من هستید، و من یک جهانگرد نبوده‌ام، درباره مردمی که هزار مایل دورتر زندگی می‌کنند سخن نخواهم گفت، بلکه تا آنجا که بتوانم به خانه نزدیک می‌شوم. زمان کوتاه است، پس تملق را کنار می‌گذارم و به نقد بسنده می‌کنم.

بیایید شیوه‌ای را که بدان زندگی می‌کنیم در نظر آوریم.

این جهان جای تجارت است؛ چه شرب الیهودی! من تقریباً هر روز با نفس‌زدن‌های تند لوکوموتیو بیدار می‌شوم. این صدا رؤیاهای مرا پاره می‌کند. هیچ سبیتی^۱ در کار آن نیست. چقدر شکوه‌مند بود اگر می‌شد انسان‌ها را لختی در فراغت دید. جز کار و کار و کار هیچ نیست. من به سختی می‌توانم دفترچه‌ای کاملاً سفید بخرم؛ معمولاً همه دفترچه‌ها خط‌کشی شده‌اند تا حساب دلارها و سنت‌ها را نگاه دارند. یک ایرلندی زمانی که مرا دقیقه‌ای در مزارع سرگرم تأمل دید یقین کرد که دارم عایدات نقشه‌برداری‌ام را محاسبه می‌کنم. اگر کسی را زمانی که نوزاد بوده است از پنجره بیرون بیندازند و بدین ترتیب برای تمامی عمر علیل شود، یا به‌وسیله سرخ‌پوستان چنان به وحشت بیفتد که عقلش را از دست بدهد، چنین حادثه‌ای عمدتاً به این دلیل که فرد قربانی توانایی‌هایش را برای کسب‌وکار از دست داده است مورد تأسف خواهد بود. به نظر من

۱- سبت یا همان شنبه در سنت یهودی روز تعطیل همه کارهاست.

هیچ چیز، حتی جنایت، بیشتر از کسب و کار بی‌وقفه با شعر، با فلسفه و با خود زندگی مخالفت ندارد.

سوداگری خشن و زیاده‌رو در بیرون شهر ما زندگی می‌کند که می‌خواهد در ساحل رود، به امتداد مرغزار، دیواری در زیر تپه بکشد. قدرت‌ها خیال این کار را در کله‌او کرده‌اند تا او را از بزه باز دارند، و او از من می‌خواهد که سه هفته تمام را به همراهش به کندن زمین بگذرانم. نتیجه احتمالاً این خواهد بود که ما مقدار بیشتری پول به دست می‌آوریم و آن را به جا می‌گذاریم تا وارثان او آن را احمقانه خرج کنند. اگر من این کار را انجام بدهم همه مرا به عنوان انسانی پرتکاپو و سخت‌کوش خواهند ستود، ولی اگر به جای آن خود را وقف کارهای سختی چند کنم که منافع حقیقی بیشتری دارند ولی پول اندکی به همراه می‌آورند احتمالاً در نگاه‌ها به عنوان یک بیکاره شماتت می‌شوم. با این همه، از آنجا که من به داروغه کار بی‌معنا نیاز ندارم تا به نظمم درآورد، و چون در اقدام این شخص - که ممکن است برای او و یا برای قدرت‌هایی که گفتم سرگرم‌کننده باشد - و نیز کارهای دولت خودمان و یا هر دولت بیگانه‌ای، هیچ چیز مطلقاً ستایش‌برانگیزی نمی‌بینم، ترجیح می‌دهم تحصیلاتم را در مدرسه‌ای دیگر به پایان برسانم.

اگر کسی از روی عشق به درختان نیمی از هر روز را در بیشه‌زار قدم بزند در معرض آن قرار دارد که آسمان جُل تلقی شود؛ اما اگر تمامی روز را به عنوان یک سوداگر به قطع درختان و لخت کردن پیش از موعد زمین بپردازد به عنوان شهروندی گوشا و مفید مورد احترام قرار می‌گیرد. گویی هیچ علاقه‌ای جز بریدن، شهرها را به جنگل‌ها پیوند نمی‌دهد!

اکثر انسان‌ها اگر استخدام شوند تا از این سوی دیوار سنگ به آن سو بیندازند و پس آنها را به جای اول بازگردانند تا فقط حقوق بگیرند، احساس توهین خواهند کرد؛ اما چه بسیارند کسانی که برای کاری ارزشمندتر استخدام نشده‌اند؛ به عنوان مثال در یک صبح تابستان، درست پس از طلوع خورشید یکی از همسایگانم را دیدم که در کنار ورزهایش (گاو نری که برای شخم‌زدن زمین از آن استفاده می‌شود) راه